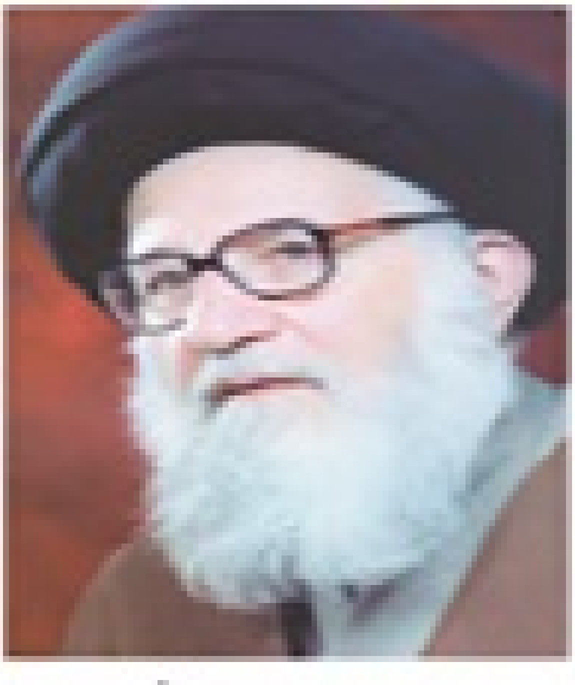
حیات نیکان

۱۴



آیت الله
سید حسن فقیه امامی

سعید هاشمی

بسم الله الرحمن الرحیم

حیات نیکان (۱۵): آیت الله سیدحسن فقیه امامی (ره)

نویسنده:

سعید هاشمی

ناشر چاپی:

مرکز پژوهشهای اسلامی صدا و سیمای جمهوری اسلامی ایران

ناشر دیجیتالی:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

حیات نیکان ۱۵: آیت الله سیدحسن فقیه امامی (ره)

مشخصات کتاب

سرشناسه: هاشمی، سعید، ۱۳۵۳ -

عنوان و نام پدیدآور: آیت الله سیدحسن فقیه امامی/ سعید هاشمی.

مشخصات نشر: قم: مرکز پژوهش های اسلامی صدا و سیما ، ۱۳۸۹.

مشخصات ظاهری: ۳۶ص.:مصور ؛ ۲۱/۵×۱۴/۵س م.

فروست: حیات نیکان ؛ ۱۵.

شابک: ۹۷۸-۹۶۴-۵۱۴-۱۱۸-۷

وضعیت فهرست نویسی: فیپا

موضوع: فقیه امامی، حسن، ۱۳۱۳ -

موضوع: مجتهدان و علما -- ایران -- اصفهان -- سرگذشتنامه

شناسه افزوده: صدا و سیمای جمهوری اسلامی ایران. مرکز پژوهش های اسلامی

رده بندی کنگره: ۱۳۸۹ ۲ه ۶۶ف/۳/۵۵ BP

رده بندی دیویی: ۲۹۷/۹۹۸

شماره کتابشناسی ملی: ۲۱۱۸۶۸۶

ص:۱

اشاره

آیت الله سیدحسن فقیه امامی (مجموعه حیات نیکان جلد ۱۵)

کد: ۱۶۵۷

نویسنده: سید سعید هاشمی

ناظر محتوایی: سعید عباس زاده

تهیه کننده و ناشر: مرکز پژوهش های اسلامی صدا و سیما

ویراستار: منیره ماشااللهی

طراح جلد: مسعود نجابتی

نوبت چاپ: اول / ۱۳۸۹

شمارگان: ۱۵۰۰

بها: ۶۵۰۰ ریال

نشانی: قم، بلوار امین، مرکز پژوهش‌های اسلامی صدا و سیما

تلفن: ۲۹۱۹۶۷۰ _ ۰۲۵۱ دورنگار : ۲۹۱۵۵۱۰

تهران: خیابان جام جم، ساختمان شهید رهبر، طبقه زیرزمین

تلفن: ۲۲۰۱۴۷۳۸ _ ۰۲۱ نمابر: ۲۲۱۶۴۹۹۷

دفتر خراسان: مشهد _ خیابان امام خمینی=، انتهای باغ ملی، ساختمان صبا، طبقه سوم

تلفن: ۲۲۱۵۱۰۸ _ ۰۵۱۱ نمابر: ۲۲۱۵۱۰۶

info@irc.ir www.irc.ir

شابک: ۹۷۸-۹۶۴-۵۱۴-۱۱۸-۷ / ۹۷۸-۹۶۴-۵۱۴-۱۱۸-۷ :ISBN

گاه شمار زندگی

گاه شمار زندگی

نام: سید حسن فقیه امامی

سال تولد: ۱۳۱۳ شمسی

محل تولد: اصفهان

ورود به حوزه علمیه: ۱۳۲۸

ازدواج: ۱۳۳۸

محل تحصیل: اصفهان

دوره معاصر

مقدمه

مقدمه

مجموعه ای که به عنوان «حیات نیکان» پیش روی شماست؛ شامل زندگی فردی و مرور اجمالی به حیات پربار فرزانگان شیعه این پهن دشت اسلامی است. در این مختصر تلاش شده با ترسیم چهره علمی و معنوی این بزرگان الگوهای درستی از رفتار، کردار و سلوک علمی و عملی انسان های موفق و متعالی در اختیار جوانان و علاقمندان قرار گیرد و در عین حال نسل کنونی هر چند به اختصار با خدمات عالمان بزرگ شیعه آشنا گردد.

مجموعه حاضر حاصل تلاش جمعی است که با مدیریت اطلاعات اندیشمندان و کارشناسان مرکز پژوهش های اسلامی به انجام رسیده و اینک به صورت کتاب در اختیار خوانندگان قرار گرفته است.

در پایان ضمن ارج نهادن به تلاش نویسنده، از مدیریت اندیشمندان آقای ایرج حجازی و همکارانشان در این واحد و همین طور عوامل چاپ و نشر مرکز قدردانی می گردد.

اداره کل خدمات رسانه ای

مرکز پژوهش های اسلامی صدا و سیما

فرزند نیایش

فرزند نیایش

پرده کعبه را گرفته بود و اشک می ریخت و نیایش می کرد: خدایا! ناشکر نیستم. شکرت! بارها شکرت! از اینکه دختران سالم و صالح به من داده ای، تو را شکر می کنم، ولی کاش فرزند پسری هم به من عطا می کردی!

خداوندا! پدر و پدران من، همه عالمان دین بودند، در خانه آنها به روی مردم باز بود و مشکلات همه را حل می کردند و آموزه های دینی را به آنها می آموختند. خداوندا! اگر فرزند پسر نداشته باشم، این در بسته می شود. تو به من دخترانی داده ای که با کمک تو همه آنها را با سواد و دانا خواهم کرد. خدایا! کلید همه مشکلات به دست توست. کمکم کن و فرزند پسری به من عطا فرما!

□□□

داخل حیاط اذان می گفت. اذانش که تمام شد، قابله با خوشحالی از اتاق بیرون آمد و داد زد: آقا! آقا مژدگانی بده پسر است؛ یه پسر سالم سالم. با شنیدن این حرف، همان جا به سجده رفت و خدا را شکر کرد. پس از بازگشتش از مکه، این دومین پسری بود که خدا به او می داد. نمی دانست از شادی بخندد یا از شوق استجابت دعایش، گریه کند.

قابله پرسید: آقا! اسمش را چه می گذارید؟ آقا لبخندی زد و گفت: حسن.

طلبگی توی خون ماست

طلبگی توی خون ماست

شنیده بود در اصفهان مدرسه ای به سبک مدارس جدید افتتاح شده؛ به نام مدرسه قدسیه. دوست داشت پسرانش به حوزه بروند و روحانی شوند. خودش عاشق زندگی طلبگی بود. عشق آموختن و تدریس از کودکی در دل او ریشه دوانده بود، ولی دوست نداشت بچه هایش فقط از یک جنبه رشد کنند. تصمیم گرفت درباره مدرسه قدسیه تحقیق کند. پس از پرس وجو، خیالش تا حدی راحت شد. برخی مسئولان مدرسه را می شناخت. حرف ها و اهدافشان را هم که شنید، خیالش راحت تر شد و نام حسن را در مدرسه قدسیه نوشت. دوست داشت حسن از علوم روز نیز باخبر باشد.

حسن، شش کلاس ابتدایی را در آن مدرسه گذراند. پس از کلاس ششم، در اصفهان، دبیرستان نیز افتتاح شد. بر اساس اصول آموزش و پرورش آن زمان، دانش آموزان باید شش سال در دبستان تحصیل می کردند و شش سال دبیرستان را سپری می کردند. بنابراین، حسن به دبیرستان رفت و دو سال در دبیرستان درس خواند.

□□□

مرد چایش را سر کشید و به آقا گفت: آقا! چرا اجازه نمی دهید این بچه، دبیرستان را ادامه دهد؟ او تا دوم دبیرستان خوانده، اگر چهار سال دیگر هم

بخواند، دیپلمش را می گیرد. آن گاه بخت یارش می شود و می تواند در اداره های دولتی استخدام شود. شما خوب می دانید که آدم تحصیل کرده در این مملکت کم است. دولت به نیروهای دیپلمه نیاز دارد.

آقا گفت: من که حرفی ندارم. خودم هم دوست دارم، بچه هایم علوم روز را فرا بگیرند، ولی دبیرستان این شهر فقط تا کلاس دوم دارد و درست نیست این بچه تـا افتتـاح سال سوم سـرگردان و بی کار باشـد. معلوم نیست کلاس سوم دبیرسـتان چه وقت افتتاح شود؛ یک سال یا ده سال بعـد. تا اینجا هم که خوانـده، کلی با مسائل روز آشـنا شـده است. حوزه هم بـد نیست؛ دانش پرور است؛ دانشـمندپرور است. فرزنـد اولم نیز که به حوزه رفته، راضـی است. مرد چای دومش را تا نیمه سر کشـید و گفت: فکر نمی کنید یک طلبه برای این خانه کافی باشد؟

آقا با خنده گفت: هیچ گاه طلبه و محصل و دانشمند به حد کفایت نمی رسد. هرچه درس خوانده در این مملکت بیشتر باشد، بهتر است. خوب نیست بچه بی کار بمانـد به امیـد افتتاح کلاس سوم. دوست دارم طلبه شود. بعـدها هم می تواند دبیرسـتان را ادامه دهـد. ما هم که طلبگی توی خونمان است، نسل در نسل طلبه بودیم. با آن بیگانه نیستیم. حتماً حسن می تواند خودش را با اوضاع جدید وفق بدهد.

□□□

به این ترتیب، حسن به حـوزه رفت. وی بـا حـوزه ناآشـنا نبـود. پـدرش سـال هـا بـود در حوزه درس می خوانـد. و برادرش از کودکی به حوزه رفته بود. او نیز در کودکی گاهی با پدر یا برادر به مدارس علمی می رفت و با دوسـتان پدر و برادر آشنا می شد. اسـتادها نیز او را می شـناختند، دوسـتش داشـتند و به وی احترام می گذاشـتند. این احترام، هم به خاطر پدرش بود که نزد استادها شناخته شده و

سرشناس بود و هم به خاطر هوش سرشار حسن و علاقه ای بود که به درس های حوزه نشان می داد و همیشه از دیگر شاگردها جلوتر بود، به گونه ای که گاهی دیگر طلبه ها و هم دوره ای هایش از او می خواستند درس جدید را برای آنها شرح دهد.

حسن به تدریس علاقه مند بود و آرزو داشت روزی مدرّس شود و بتواند به شاگردان درس بیاموزد. ازاین رو، هرکس از او کمک درسی می خواست، دست رد به سینه اش نمی زد. اغلب، طلبه ها صبح ها یا عصرها، هنگام فراغت از درس استاد، زیر سایه درختی می نشستند و سید حسن برایشان درس را بازگو می کرد. کم کم طلبه های بیشتری دورش را گرفتند. هم تدریسش خوب بود و هم اخلاقش. هیچ گاه عصبانی نمی شد و با حوصله درس را شرح می داد. وی پرسش ها را با دقت می شنید و به آنها پاسخ می داد و گاهی شیوه های جالبی در تدریس به کار می برد.

□□□

سید حسن، درس را به خوبی شرح می داد و شاگرد جدید با دقت گوش می کرد. حرف های سید حسن که تمام شد، شاگرد با نگاهی مبهم به سید حسن چشم دوخت. سید حسن فهمید وی درس را متوجه نشده است. بنابراین، نفسی تازه کرد و دوباره درس را از اول گفت. وقتی درس تمام شد، از شاگرد پرسید: درس را خوب فهمیدی؟ شاگرد با قیافه ای غمگین گفت: یک چیزهایی فهمیدم. سید حسن گفت: حالا ـ بگو چند تا فعل داریم؟! شاگرد کمی فکر کرد و بعد با انگشتش شمرد: ثلاثی، رباعی، مجرد، مزید، معتل و صحیح؛ شش تا.

سید حسن گفت: آقاجان! چرا دقت نمی کنی و دوباره درس را توضیح داد. سپس پرسش خود را تکرار کرد، ولی شاگرد مانند قبل پاسخ داد. سید حسن با درماندگی به اطراف نگاهی کرد. قطعه چوبی را دید، بلند شد، آن را برداشت و دوباره سر جایش نشست. سپس گفت: فرض کن این قطعه چوب، فعل است! بعد قطعه چوب را از وسط به دو نیم کرد و گفت: حالا این فعل تبدیل شد به ثلاثی و رباعی. آن گاه هر یک از قطعه ها را دوباره به دو نیم کرد و گفت: ثلاثی به مزید و مجرد تقسیم می شود، رباعی هم همین طور. سپس دوباره چهار قطعه چوب را به دو نیم کرد و گفت: هر کدام از اینها به معتل و صحیح تقسیم می شوند. حالا قطعه چوب ها را بشمار!

شاگرد چوب ها را شمرد، هشت تا بودند. لبخند زد. سید حسن وقتی آثار رضایت را در چهره شاگردش دید، نفسی تازه کرد و خندید.

□□□

مسجد شلوغ بود. پدر روی منبر نشسته بود و صحبت می کرد. سید حسن به منبر نگاه کرد و با خود گفت: یعنی می شود من هم روزی روی این منبر بنشینم! سپس به جمعیتی نگریست که محو سخنان پدرش شده بودند.

پدر از آرزوی سید حسن خبر داشت، ولی معتقد بود منبر رفتن برای سید حسن زود است. بنابراین، به وی گفت: پسرم! هر چیزی وقتی دارد. منبر رفتن هم وقت خاصی دارد. برای اینکه منبر رفتن را بیاموزی، بهتر است از مسئله گفتن شروع کنی! پیش از منبر رفتن من، تو بلند شو و چند مسئله برای مردم توضیح بده!

فردا شب، سید حسن زودتر از پدر بلند شد و با نام خدا شروع کرد به توضیح چند مسئله. وقتی به مسئله خون رسید، گفت: اگر جایی از بدن انسان خون آمده باشد و آن قسمت، از اعضای وضو نباشد، اگر کمتر از گودی کف دست باشد، نماز انسان قبول است. ناگهان پدر از کنار محراب فریاد زد: گودی کف دست نه، دو ریالی؛ باید کمتر از دو ریالی باشد. مسجد دور سر سید حسن چرخید و با خود گفت: چرا پدر جلوی این همه آدم این کار را کرد. وقتی به خانه رفتند، به پدر اعتراض کرد و گفت: آقا! در تفسیر المیزان نوشته به اندازه گودی کف دست!

پدر خندید و گفت: خواستم حواست جمع باشد. در مسئله گفتن باید همیشه جانب احتیاط را رعایت کنی! گودی کف دست مبهم است، اما دو ریالی مشخص است و مردم آن را بهتر می فهمند.

بفرمایید این پول

بفرمایید این پول

سید حسن بیست ساله بود که پدرش به او پیشنهاد داد برای تبلیغ دین، به گنبد کاووس برود. نیمی از جمعیت این شهر سُنی و نیم دیگر شیعه بودند. سید حسن پیشنهاد پدر را پذیرفت و به یکی از روستاهای گنبد کاووس رفت. وی به دلیل آب و هوای نامناسب روستا بیمار شد و تمام مدتی را که در آن روستا بود، با سختی و درد طی کرد. بار دوم سید حسن برای تبلیغ به یکی از روستاهای اصفهان رفت. این روستا خوش آب و هوا بود و تلخی های سفر پیش را از بین برد.

سه سال بعد، پدر به دلیل شرایط موجود به سید حسن پیشنهاد کرد زودتر معمم شود. ازاین رو، به همراه هم به مشهد رفتند و سید حسن در آنجا مراسم عمامه گذاری را انجام داد و به صورت رسمی طلبه شد.

□□□

سید حسن با مدیر مدرسه بحث می کرد و مدیر مدرسه می خواست او را قانع کند که چاره ای نیست و باید با همین مدرسه کوچک و قدیمی بسازند. سید حسن گفت: حاج آقا! این مدرسه قدیمی است. حجره هایش کوچک است. همین امسال شما سی تا طلبه جدید به این مدرسه آورده اید. طلبه ها اینجا در عذاب هستند. یک فکری بکنید!

مدیر دستی به محاسنش کشید و گفت: چه کار می توانم بکنم پسرم؟! می بینی که دستمان بسته است. گسترش مدرسه که دست ما نیست، باید دولت اجازه بدهد، پول باشد. تازه این وقت سال که طلبه ها اینجا مشغول درس خواندن هستند که نمی شود چند کارگر با بیل و کلنگ بفرستیم وسط مدرسه. سید حسن گفت: من یک فکر تازه دارم. اجازه بدهید ما مدرسه ذوالفقار را تعمیر کنیم! آنجا خالی است و سال هاست بدون استفاده افتاده است. مدیر گفت: پسرم! میراث فرهنگی آن مدرسه را جزو آثار خودش می داند. الان هم شده انباری چند کاسب. نمی توانی با آنها کنار بیایی. چند سال پیش هم آیت الله کرمانی خواستند آنجا را بازسازی کنند، ولی با فوت ایشان همه برنامه ها متوقف شد. سید حسن به مدیر گفت: شما موافقت بفرمایید، ان شاءالله همه چیز درست می شود!

□□□

سید حسن با دیگر طلبه ها دست به دست هم دادند و موافقت میراث فرهنگی را گرفتند. با کاسب ها هم صحبت کردند و آنها محل انباری شان را تغییر دادند. فقط مانده بود پول؛ یعنی مهم ترین مسئله. روزی در حال قدم زدن در حیاط مدرسه بود که غریبه ای سر رسید و گفت: آقا سید! یک استخاره

می خواستم. سید حسن قرآن کوچکش را از جیبش درآورد، استخاره کرد و گفت: خوب است ا ن شاءالله!

غریبه لبخندی زد و گفت: ظاهراً دارید مدرسه را تعمیر می کنید؟! سید حسن گفت: بله، ولی دست از کار کشیده ایم. مشکل مالی داریم.

غریبه با همان لبخندش گفت: من دیشب خواب دیدم که آمدم خدمت شما و نه هزار تومان تقدیمتان کردم تا تعمیرات مدرسه را ادامه دهید. سپس دست در جیبش کرد و یک چک به مبلغ نه هزار تومان به سید حسن داد و گفت بفرمایید، تعمیرات را ادامه بدهید!

□□□

نه هزار تومان بخشی از کارها را پیش برد ولی خیلی زود تمام شد و کار ساخت مدرسه باز هم نیمه کاره ماند. روزی سید حسن در حیاط مدرسه ایستاده بود و داشت سفیدکاری یکی از حجره ها را نگاه می کرد که یکی از کاسب های همسایه مدرسه از وضوخانه مدرسه بیرون آمد. سید حسن را دید و به او سلام کرد. سید حسن جواب سلامش را داد. کاسب پرسید: آقا سید! پس چرا این بنایی تمام نمی شود؟ سید گفت: والله حاجی پول می خواهیم! دست و بالمان بسته است. مرد پرسید: چقدر می خواهید؟ سید گفت: خیلی حاجی! خیلی! مرد همسایه گفت: شما کارتان نباشد، کار کنید، پنج شنبه به پنج شنبه فاکتور بیاورید و پول بگیرید! سید حسن لبخندی زد. گویا خدا می خواست هر طور که شده، مدرسه تعمیر شود و طلبه های جدید از بلاتکلیفی دربیایند.

عشق به حوزه

عشق به حوزه

سید حسن پس از تعمیر آن مدرسه، چند مدرسه دیگر چون مدارس نیم آور، الغدیر، محمودیه و جوادیه را نیز تعمیر کرد.

سید حسن به حوزه و درس چنان علاقه ای داشت که نمی توانست از حوزه جدا شود. حتی وقتی به او مسئولیتی دولتی پیشنهاد کردند، حوزه را رها نکرد و گفت: «اگر بیایم، کارهایم در حوزه نیمه کاره می ماند. شما یک نفر را پیدا کنید که اینجا (حوزه) را اداره کند، آن وقت من می آیم و این شغل را می پذیرم.» همچنین وقتی شغل قضاوت به او پیشنهاد شد، گفت: «چرا قاضی شوم؟ قاضی ساز می شوم. آن قدر در حوزه کار می کنم و درس می دهم تا قاضی تربیت کنم.» با این حال، امامت نماز جماعت را می پذیرفت و هرگاه به او پیشنهاد امامت جماعت مسجدی را می دادند، کمی فکر می کرد و اگر وقت و شرایطش را داشت، می پذیرفت. ازاین رو، پذیرفت صبح ها به مسجدالنبی واقع در پارک آیینه برود. مسجدالنبی مسجد بزرگی است و نمازگزاران بسیاری به آنجا می آمدند. با آمدن سید حسن به عنوان امام جماعت به آن مسجد، تعداد نمازگزارها بیشتر شد. سید حسن، ظهرها هم به مسجد الکریم در خیابان بزرگمهر می رفت و شب ها به مسجد پدرش در خیابان عبدالرزاق. وی می گفت: «خوبی نماز جماعت به این است که توفیق اجباری است تا آدم نمازش را اول وقت بخواند.» پس از نماز هم مردم نزد او می آمدند و وی بیست یا سی دقیقه گوش هایش را در اختیار مردم می گذاشت. مردم با او درد دل می کردند، مشکلاتشان را می گفتند، سؤال هایشان را می پرسیدند و گاهی هم حال و احوالی و

لبخندی بود. گاهی اوقات نیز اختلافاتشان را برای حل و فصل، پیش سید حسن می آوردند.

سید حسن در ۲۵ سالگی ازدواج کرد. همسرش که از خانواده آیت الله مظاهری بود، خیلی زود خودش را با رفتار و زندگی سید حسن وفق داد. سید حسن همیشه همسرش را به قناعت دعوت می کرد و می گفت: «زندگی طلبگی یک زندگی ساده است، باید ساده باشد تا بتواند به درسش برسد. اگر همسر طلبه ای خواسته های بزرگ و دور و دراز داشته باشد، آن طلبه باید از درسش بزند و به هزار در بزند تا خواسته همسرش را برآورده کند».

آرزوی زیارت

آرزوی زیارت

سید حسن آرزوی زیارت داشت و شوق زیارت خانه خدا او را بی تاب کرده بود. ازاین رو، با کاروانی رهسپار مکه شد. پس از زیارت مکه و مدینه با خود گفت: «کاش می توانستم در این سفر به زیارت حضرت زینب (س) و بارگاه امام حسین علیه السلام هم بروم!»، ولی چون گذرنامه اش بین المللی نبود، امکان نداشت. در طول سفر شبی در خواب خدمت امام حسین رسید. امام حسین به او فرمود: «گذرنامه ات را بده، خودم برایت ویزا می گیرم!» سید حسن با دیدن این رؤیا نفس زنان از خواب پرید. یکی از دوستانش که بیدار بود، پرسید: چه شده؟ سید حسن گفت: «مشکل گذرنامه و سفرمان حل شد.» به این ترتیب، سید حسن پس از زیارت مکه و مدینه توفیق زیارت مرقد حضرت زینب (س) و بارگاه مطهر امام حسین علیه السلام در کربلا را پیدا کرد.

سید حسن و دفاع مقدس

اشاره

سید حسن و دفاع مقدس

جنگ تحمیلی شروع شده بود. سر و صدای جنگ همه ایران، بلکه همه جهان را پر کرده بود. سید حسن همواره به این می اندیشید که چگونه می تواند بیشترین کمک را به جبهه کند. دوست داشت با این کار، الگوی شاگردان و همسایه ها و نمازگزاران مسجد باشد. سید حسن در مسجد و مدرسه از جبهه و جنگ حرف می زد و می گفت: جنگ تحمیلی تمرینی برای عشق و ناموس پرستی است. وی سفارش می کرد هر کس می تواند، به جبهه برود. و هر کس نمی تواند، هر طور که از دستش برمی آید، به جبهه کمک کند؛ حتی اگر با دعا یا تشویق جوانی برای رفتن به جبهه باشد. سید حسن لازم می دید خودش هم به جبهه برود، ولی فصل درس بود و می گفت: «نه، درس و تدریس و تحصیل به هیچ وجه نباید تعطیل شود. اگر من بروم، نظم تحصیلی طلبه های مدرسه به هم می خورد. اصلاً این جنگ برای این است که این درس ها بمانند و تعطیل نشود، این نماز جماعت ها زنده بمانند و مسجد باز باشد.

کم کم ایام تعطیلات حوزه فرا می رسید و سید حسن خود را آماده می کرد که به جبهه برود. خیالش راحت بود و نگران تدریس و فکر تحصیل طلبه ها نبود. سرانجام به جبهه و به قرارگاه نوح رفت و به همه جا سرکشی کرد. جبهه هنوز کمبود داشت. رزمنده ها برای آب آشامیدنی باید راه زیادی را تا کشتی می رفتند. سید حسن، در جبهه ماندن را بیهوده دید؛ زیرا به اندازه کافی نیرو در جبهه ها بود. وی معتقد بود باید وسایل مورد نیاز رزمندگان را فراهم کرد و به جبهه نیرویی تازه بخشید. بنابراین، سید حسن برگشت و در کوچه و خیابان و

مدرسه و مسجد از نیازهای جبهه و رزمنده ها برای مردم سخن گفت. کم کم وسایل فراهم آمد. نخست، ماشین هایی خریداری شد تا به قرارگاهی که سید حسن رفته بود، فرستاده شود و حمل و نقل آب آشامیدنی آسان صورت گیرد.

سپس دیگر وسایل مورد نیاز رزمندگان، حتی تانک هم تهیه کردند، ولی همه وسایل مورد نیاز جبهه را نمی شد در اصفهان تهیه کرد. ازاین رو، سید حسن رهسپار سفر شد. نخست به شیراز رفت و در این شهر مردم را از نیاز جبهه ها آگاه کرد و سپس به اهواز رفت تا بار دیگر از جبهه ها بازدیدی داشته باشد.

عرصه علم و عمل

عرصه علم و عمل

سید حسن می کوشید در کتاب و مدرسه و حوزه محدود نشود. وی می خواست دیدش را گسترش دهد. یک سال در ماه رمضان به روستایی رفت. وقتی چشمش به حمام آن روستا افتاد، بسیار ناراحت شد. حمام بسیار کثیف بود. از مردم پرسید: شما در همین مکان حمام می کنید؟ مردم گفتند: بله، حاج آقا! سید حسن گفت: «این حمام خیلی کثیف است. مریض می شوید.» مردم گفتند: نه حاج آقا! تازه دو ماه است که تمیزش کرده ایم.

سید حسن دریافت مردم روستا با مسائل بهداشتی ناآشنا هستند. ازاین رو، بالای منبر درباره بهداشت و تاکید اسلام بر بهداشت فردی و اجتماعی و اهمیت آن سخن گفت. سید حسن، از آن شب به بعد هر شب بالای منبر درباره بهداشت و وضع حمام صحبت می کرد تا اینکه یکی از اهالی روستا زمینی برای ساخت حمامی جدید اهدا کرد. پس از پایان ماه رمضان وقتی سید

حسن می خواست به شـهرش باز گردد، اهالی روسـتا پولی را که جمع کرده بودند، به او دادند. سـید هم همه آن پول ها را به معماری داد تا حمام بسازد.

در روسـتایی دیگر، سید حسن وقتی دید روی رودخانه کنار روستا پلی نیست و عبور و مرور از آن رودخانه برای مردم مشکل است، بالای منبر از کمـک هـای اجتمـاعی و اتحـاد و آبادانی صـحبت کرد. سـخنان سـید حسن مردم را به آباد کردن روسـتا تشویق کرد. پولی جمع کردنـد و سـید حسن به چند نفر اهل فن سـفارش کرد زودتر پلی بر روی رودخانه بسازند. علاقه سـید حسن به آبادانی و شـرکت در فعالیت های اجتماعی، موجب شد او در اصفهان نیز صندوق قرض الحسنه بنا کند و چند مسجد و مدرسه بسازد.

□□□

علاقه و تلاش سـید حسن برای مدرسه سازی، موجب شده بود، طلاب مجرد با خیال راحت در حجره ها زندگی کنند و درس بخواننـد، ولی طلبه هـای متأهـل نمی توانسـتند در حجزه بماننـد. ازاین رو، سـید حسن به فکر ساختن آپارتمان هایی برای آنها افتاد تا آنان نیز خیالشان از مسکن راحت باشد و بی هیچ نگرانی درس بخوانند.

□□□

انحراف هـا و جنـگ فکری، جامعه را فرا گرفته بود. نخستین خطر تهدیـد کننـده افکار، فعالیت کمونیست ها بود. فعالیت های گسترده کمونیست هـا سـید حسن را به مقـابله واداشت، به گونه ای که مطالعـاتش را افزایش داد و دربـاره کتـاب ها و مکتب های گوناگون فکری تحقیق کرد. سـپس با هم فکر های روحانی خویش آشـنا شد؛ روحانیانی که به خطر انحراف های فکری پی برده بودند و می خواستند با آن مقابله کنند. سید حسن با آنان متحد شد و تصمیم گرفتند

مرکزی برای پاسخ گویی به شبهات و هدایت جوانان تأسیس کنند و پیشنهاد شد به نام چهارده معصوم، چهارده مؤسسه بسازند. نخستین مؤسسه را کنار مسجد سید بنا کردند و آن را مؤسسه احمدیه نامیدند. سپس به سید حسن پیشنهاد کردند عصرهای جمعه، به آنجا برود و به پرسش ها و شبهات جوانان پاسخ دهد. سید حسن پذیرفت. عصرهای جمعه جمعیت بسیاری به مرکز می آمدند. و سید حسن با استفاده از آیات و روایات به پرسش های آنان پاسخ می داد.

سید حسن و هم فکرهای او چهار سال این کار را ادامه دادند و در این مدت، با شبهه ها و پرسش هایی که ذهن جوانان را درگیر کرده بود، آشنا شدند. این سؤال ها و شبهه ها سید حسن و دوستانش را به این فکر انداخت درسی به نام اصول عقاید، در برنامه درسی طلبه ها بگنجانند. آنها در این درس، شبهه ها را مطرح می کردند و به آنها پاسخ می گفتند تا اگر طلبه ای به تبلیغ رفت، بتواند در این زمینه به پرسش های مردم پاسخ گوید.

□□□

سید حسن، شنیده بود آن طلبه گاهی در منبرهایش افکار بهاییت را تبلیغ می کند. پدرش نیز پای منبر او نمی رفت و حتی سید حسن را از رفتن پای منبر او نهی کرده بود، ولی سید می خواست با او و افکارش آشنا شود. چند جلسه که به پای منبر او رفت، به درستی حرف پدرش پی برد. وی مسائل انحراف آمیز بسیاری را در منبرش مطرح می کرد. جمعیت فراوانی نیز پای منبرش می آمدند. سید نخست، با خود گفت: بهتر است بروم و مسائل انحرافی اش را به او گوشزد کنم، ولی بعد اندیشید ممکن است این مسائل را

انکـار کنـد و با خود گفت: من حرف های او را فقط شـنیده ام. شـنیده هم باد هواست، نمی شود روی آن تکیه کرد. بنابراین، نزد یکی از دوستان آن طلبه رفت و از وی پرسید: ببخشید! از سخنرانی های آقا نوار هم دارید؟ می خواهم گوش کنم. دوست آن طلبه، خوشـحال از اینکه فردی دیگر جـذب آقا و سـخنانش شـده است، گفت: فردا شب تشـریف بیاورید! من تا فردا شـب نوارهای آقا را آماده می کنم.

شب بعـد سـید حسن آمـد و دویست نوار تحویـل گرفت و مـاه هـا نوارها را گوش داد و مسائل انحرافی اش را یادداشت کرد. پس از چند ماه به سـراغ منبری رفت و گفت: من در سـخنان شما مسائل انحرافی زیادی پیدا کردم. منبری خندید و گفت: اگر می شود آنها را به من بگوییـد! البته بایـد اثبات هم بکنیـد. سـید حسن گفت: من نکته های انحرافی سـخنان شـما را اثبات می کنم، به شـرطی که ده پانزده نفر از اشـخاص مورد اعتماد من در این جلسه حضور داشـته باشند. با این حرف سید حسن، خنده بر لبان منبری خشک شد.

مـدتی بعـد جلسه برگزار شـد. سـید حسن نکته هـای انحرافی را یکی یکی بیان کرد. وقتی حرف هایش تمام شـد، همه به مرد منبری نگریستند. صورتش سرخ شده و عرق بر پیشانی اش نشسته بود.

فعالیت های انقلابی

فعالیت های انقلابی

انقلاب اسـلامی برای افراد خاصـی نبود، همه در آن شـریک بودند. سید حسن نیز به فعالیت های انقلابی علاقه داشت. به امام خمینی عشق می ورزید و از سال ۱۳۴۰ نماینـده امام بود، ولی پنهانی به فعالیت می پرداخت؛ زیرا ممکن بود رژیم مدرسه اش را تعطیل کند. آن زمان، مدرسه مهم ترین مرکز فعالیت های

سید حسن بود و وی در مدرسه به تبلیغ آموزه های دینی و اهداف انقلابی می پرداخت. ازاین رو، مجبور بود با احتیاط بسیاری فعالیت کند. با نفوذ فرهنگ انقلاب در مدرسه، طلبه ها وارد فعالیت های مبارزاتی شدند و در ایام انقلاب چند نفر از طلبه های مدرسه شهید شدند. پس از انقلاب و در جنگ تحمیلی نیز شهدای مدرسه بیشتر و بیشتر شدند و به پیشنهاد سید حسن، عکس و زندگی نامه شهدای مدرسه در دو مجلد چاپ شد.

سید حسن برای معرفی امام به طلبه ها برنامه های گوناگونی داشت. یکی از این برنامه ها تدریس رساله عملیه امام بود. وی نخستین کسی بود که رساله امام را برای تدریس به مدرسه برد. این کار فقط به دوران پیش از انقلاب ختم نشد و پس از انقلاب نیز ادامه یافت. سید حسن معتقد بود اگرچه انقلاب پیروز شده و امام سکان رهبری را به دست گرفته بود، هنوز برای مردم شناخته نشده بود. بنابراین، می کوشید همه جنبه های شخصیتی امام را به مردم معرفی کند.

با شروع جنگ تحمیلی، فوج آوارگان به اصفهان و شهرهای دیگر آمدند؛ آوارگانی که هیچ سرپناهی نداشتند و فقط فرصت کرده بودند جانشان را بردارند و از مهلکه بگریزند. سید حسن که از وضع بد زندگی آوارگان ستمدیده رنج می برد، نزد دوستان بازاری اش رفت و دست کمک به سوی آنها دراز کرد.

بازاریان مثل همیشه به او اطمینان کردند و پولی برای کمک به آ وارگان جمع شد. با این پول برای آوارگان سرپناهی ساخته شد تا زندگی جدیدی را در این شهر بنا کنند.

□□□

انقلاب پیروز شده بود و همه امید داشتند اوضاع آرام شود و بهشتی را که مسئولان مژده داده بودند، به چشم ببینند، ولی اصفهان روی این آرامش را ندید. دسته ها، گروه ها و نهادهای گوناگون این شهر با هم درگیر بودند. اسلحه ها رد و بدل می شد و هر چند روز یک بار، کسی ترور می شد و شهر به هم می ریخت. سید حسن می کوشید اوضاع را آرام کند، ولی وی و اطرافیانش سلاحی نداشتند تا مقابل اغتشاشگران بایستند. سید حسن می دانست گروهی در اصفهان با افکار و اهداف امام همسو نیستند و به ظاهر خود را انقلابی نامیده اند و به نام انقلاب خلاف می کنند و میان مردم تفرقه می اندازند. ازاین رو، با وجود شرایط موجود و با توجه به این اختلاف ها، مسئولیت هایی را که به وی پیشنهاد شد، نپذیرفت. روزی گروهی با کمیته انقلاب درگیر شدند و رئیس کمیته را به شهادت رساندند. سپس افراد کمیته را خلع سلاح کردند و سلاح ها را با خود بردند. شهر به خطر افتاده بود و مردم امنیت جانی نداشتند. در این شرایط، سید حسن با دوستان و دیگر علما، در اعتراض به این امر مساجد را به مدت چهل روز تعطیل کردند.

پس از مدتی سید حسن به دیدن امام رفت و مدارکی را با خود برد و امام را در جریان امور و افکار و عقاید منافقان قرار داد.

امام حرف های سید حسن را شنید و او را راهنمایی کرد. آن گاه خیال سید حسن راحت شد که امام از وقایع و اوضاع ایران به ویژه اصفهان آگاه است.

□□□

ازدواج

ازدواج

سید حسن در سال ۱۳۳۸ و در بیست و پنج سالگی ازدواج کرد. همسرش دختر یکی از روحانیان بزرگ بود. آنها در طول زندگی مشترک صاحب چهار فرزند؛ سه دختر و یک پسر شدند.

این زندگی مشترک طولی نکشید و همسر او بر اثر حادثه ای در مکه از دنیا رفت. مدتی بعد سید حسن با خانم دیگری ازدواج کرد که خداوند به آنها دو پسر و یک دختر داد.

اجازات

اجازات

سید حسن از مراجع بزرگی مانند مرحوم آیت الله حکیم، آیت الله شاهرودی، آیت الله خویی، امام خمینی= و مراجع فعلی اجازه روایی یا امور حسبیه دارد.

پیام

پیام

«من آثار گذشتگان را می بینم. خدا رحمتشان کند؛ آنهایی که نقاش بودند، با نقاشی هنر خود را به کشورهای دیگر صادر می کردند و یکی از نشانه های مذهب یا فرازی از دین را در هنر خود پیاده می نمودند. خاتم کاران نیز گاهی آیات قرآن یا احادیث را کار می کردند. مینیاتوریست ها یا قلم زن ها هم در هنرشان کاری می کردند که در هنرشان آن اثر مشخص بود که متعلق به یک مسلمان و یک شیعه است. من به دوستان گفته ام که اگر می خواهید هنر خود را به دنیا صادر کنید، سعی کنید در اثرتان نمودی از مذهب، مانند یک آیه یا

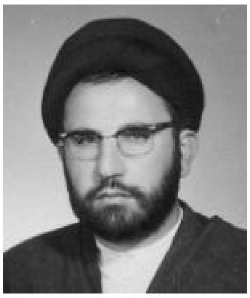
حدیث باشد! باید وابستگی خود را به حضرت بقیهالله نشان دهید. این بهترین سرمایه دنیا و آخرت شماست».(۱)

۱- مصاحبه مدیریت اندیشمندان با معظم له.

تصاویر

تصاویر

ص:۲۵



عکس



عکس





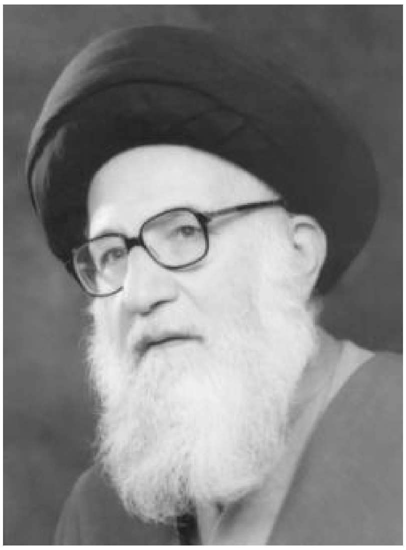
عکس



ص:۲۷



عکس



بانک اطلاعات اندیشمندان مرکز پژوهش های اسلامی صدا و سیما در رابطه با آیت الله سید حسن فقیه امامی علاوه بر چاپ نوشته حاضر، تعداد ۳۲۴ دقیقه راش و همین طور تعدادی عکس و اطلاعات مکتوب در آرشیو خود دارد. علاقه مندان می توانند برای دریافت اطلاعات با شماره تلفن ۲۹۳۳۸۳۰_۰۲۵۱ تماس حاصل نمایند.

آدرس سایت و پست الکترونیکی:

www.irc.ir – Email: Farzanegan@irc.ir

درباره مرکز

بسمه تعالی

هَلْ يَسْتَوِی الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ

آيا كسانی كه می‌دانند و كسانی كه نمی‌دانند يكسانند ؟

سوره زمر/ ۹

مقدمه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان، از سال ۱۳۸۵ هـ.ش تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن فقیه امامی (قدس سره الشریف)، با فعالیت خالصانه و شبانه روزی گروهی از نخبگان و فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

مرامنامه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان در راستای تسهیل و تسریع دسترسی محققین به آثار و ابزار تحقیقاتی در حوزه علوم اسلامی، و با توجه به تعدد و پراکندگی مراکز فعال در این عرصه و منابع متعدد و صعب الوصول، و با نگاهی صرفا علمی و به دور از تعصبات و جریانات اجتماعی، سیاسی، قومی و فردی، بر مبنای اجرای طرحی در قالب « مدیریت آثار تولید شده و انتشار یافته از سوی تمامی مراکز شیعه» تلاش می نماید تا مجموعه ای غنی و سرشار از کتب و مقالات پژوهشی برای متخصصین، و مطالب و مباحثی راهگشا برای فرهیختگان و عموم طبقات مردمی به زبان های مختلف و با فرمت های گوناگون تولید و در فضای مجازی به صورت رایگان در اختیار علاقمندان قرار دهد.

اهداف:

۱.بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام)

۲.تقویت انگیزه عامه مردم بخصوص جوانان نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی

۳.جایگزین کردن محتوای سودمند به جای مطالب بی محتوا در تلفن های همراه ، تبلت ها، رایانه ها و ...

۴.سرویس دهی به محققین طلاب و دانشجو

۵.گسترش فرهنگ عمومی مطالعه

۶.زمینه سازی جهت تشویق انتشارات و مؤلفین برای دیجیتالی نمودن آثار خود.

سیاست ها:

۱.عمل بر مبنای مجوز های قانونی

۲.ارتباط با مراکز هم سو

۳.پرهیز از موازی کاری

۴.صرفا ارائه محتوای علمی

۵.ذکر منابع نشر

بدیهی است مسئولیت تمامی آثار به عهده ی نویسنده ی آن می باشد .

فعالیت های موسسه :

۱.چاپ و نشر کتاب، جزوه و ماهنامه

۲.برگزاری مسابقات کتابخوانی

۳.تولید نمایشگاه های مجازی: سه بعدی، پانوراما در اماکن مذهبی، گردشگری و...

۴.تولید انیمیشن، بازی های رایانه ای و ...

۵.ایجاد سایت اینترنتی قائمیه به آدرس: www.ghaemiyeh.com

۶.تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و...

۷.راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی

۸.طراحی سیستم های حسابداری، رسانه ساز، موبایل ساز، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک، SMS و...

۹.برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم (مجازی)

۱۰.برگزاری دوره های تربیت مربی (مجازی)

۱۱. تولید هزاران نرم افزار تحقیقاتی قابل اجرا در انواع رایانه، تبلت، تلفن همراه و... در ۸ فرمت جهانی:

۱.JAVA

۲.ANDROID

۳.EPUB

۴.CHM

۵.PDF

۶.HTML

۷.CHM

۸.GHB

و ۴ عدد مارکت با نام بازار کتاب قائمیه نسخه :

۱.ANDROID

۲.IOS

۳.WINDOWS PHONE

۴.WINDOWS

به سه زبان فارسی ، عربی و انگلیسی و قرار دادن بر روی وب سایت موسسه به صورت رایگان .

درپایان :

از مراکز و نهادهایی همچون دفاتر مراجع معظم تقلید و همچنین سازمان ها، نهادها، انتشارات، موسسات، مؤلفین و همه

بزرگوارانی که ما را در دستیابی به این هدف یاری نموده و یا دیتا های خود را در اختیار ما قرار دادند تقدیر و تشکر می نماییم.

آدرس دفتر مرکزی:

اصفهان -خیابان عبدالرزاق - بازارچه حاج محمد جعفر آباده ای - کوچه شهید محمد حسن توکلی -پلاک ۱۲۹/۳۴- طبقه اول

وب سایت: www.ghbook.ir

ایمیل: Info@ghbook.ir

تلفن دفتر مرکزی: ۰۳۱۳۴۴۹۰۱۲۵

دفتر تهران: ۸۸۳۱۸۷۲۲ ـ ۰۲۱

بازرگانی و فروش: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹

امور کاربران: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹